

آتش تب !

تنم امشب ز سوز تب به کنج خانه می سوزد
زه آه آتشین، هم سینه هم کاشانه می سوزد !

فراز بسترم بنشسته شمعی با دل سوزان
ز سوزش بی ریا خونین جگر پروانه می سوزد !

چنان از سوز تب بی تاب ورنجور و پریشانم
که پیش چشم من می در سبو مستانه می سوزد !

صفا کن در دم آخر بیابا بنشین به بالینم
که امشب در غمت این عاشق دیوانه می سوزد !

به عمری پرور اندم گوهر عشقت به خون دل
بیابا بنگر چسان این گوهر یکدانه می سوزد !

تو ای مرغ هوس بر خیز امشب از سر راهم
که از دست تو یک عمر است جان جانانه می سوزد !

رضا شاپوریان
چهارشنبه ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۸